

بچه‌ها بختتری



• سال دوازدهم • بهمن ۱۴۰۲ • شماره ۱۴۳
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



در ماه بهمن بخوانید

- ۲..... پدر همه‌ی بچه‌ها
- ۵..... عید مبعث
- ۷..... پر از خنده و سرور
- ۸..... عزیزجون
- ۹..... باد، خانه‌ای نداشت!
- ۱۰..... برکت در حرکت
- ۱۲..... دزد و خسیس
- ۱۳..... چگه و کلاغ
- ۱۴..... آشنایی با مثل‌ها
- ۱۶..... قدیم‌ترها
- ۱۷..... سخن چینی
- ۱۸..... غذا را خوب بجوید
- ۲۰..... مرغ مگس
- ۲۱..... قایق‌های نجات
- ۲۲..... سفر به بیابان
- ۲۳..... گشت‌وگذار چهارمحالی
- ۲۵..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۶..... چیستان
- ۲۶..... خوش خنده

پدر همه‌ی بچه‌ها

داداش کوچولو وقتی از مدرسه برگشت، از مامان سراغ بابا را گرفت. مامان چند بار به او گفت که بابا شب می‌آید اما اگر او کاری دارد، به مامان بگوید تا برایش انجام دهد. داداشی هر بار می‌گفت: «با خود بابا کار دارم، مدیران مرا مأمور کرده که پیغامش را به بابا برسانم!»

همه کنجکاو شده بودیم که پیغام آقای مدیر چیست که داداشی این قدر تأکید می‌کند باید فقط به بابا بگوید. هر کدام از ما دست کم یک بار به سراغش رفتیم تا بلکه از زیر زبانش بکشیم اما موفقیت یار هیچ کدام از ما نبود.

شب وقتی بابا در زد، داداشی نگذاشت هیچ کسی دم در برود. خودش رفت و در را برای بابا باز کرد و گفت: «باباجون،

پیغامی از آقای مدیرمان برای شما دارم!» بابا گفت: «بابایی! یعنی نیایم توی خانه؟ بگذار اول وارد شوم، بعد به پیغام شما هم گوش می‌دهم.» بابا به سختی توانست از داداشی یک مهلت چند دقیقه‌ای برای عوض کردن لباس بگیرد.

وقتی بابا نشست، داداشی رفت کنارش نشست و آهسته شروع به صحبت کرد. وقتی صحبتش تمام شد، بابا که متوجه‌ی کنجکاو‌ی شدید ما شده بود، گفت: «پسرم، اجازه می‌دهی پیغام آقای مدیر را به بقیه هم بگویم چون سِرِّی نیست و خوب است همه آن را بدانند.» وقتی داداشی موافقت کرد، بابا گفت: «آقای مدیر از ما خواسته در جشن روز پدر در مدرسه شرکت کنیم و پسران عزیزی که پدرشان آسمانی شده، مثل پسر خودمان بدانیم و به جای پدر آنان هم در جشن شرکت کنیم!»

مامان بابا را صدا زد تا در آشپزخانه کمی با او صحبت کند. آن روز متوجه نشدیم موضوع صحبت چه بوده اما پس از برگزاری جشن روز پدر در مدرسه‌ی داداشی، معلوم شد موضوع چه بوده است! از آنجا که در جشن روز پدر به باباها و حتی مردان بدون فرزند یا بدون همسر هدیه داده می‌شد، مسئولان مدرسه تصمیم گرفته بودند به پسران هم هدایایی بدهند. هر یک از پدران، هزینه‌ی هدیه‌ی فرزند خودش را بر عهده گرفت اما چند دانش‌آموز هم در مدرسه بودند که پدران‌شان پیش خدا رفته‌اند. بنابراین، پدران سایر دانش‌آموزان، هزینه‌ی هدایای آنان را بر عهده گرفتند.

ما که نبودیم ولی جشن خیلی خوبی برگزار شده بود. داداش کوچولوی ما به همراه گروهی از دانش‌آموزان، یک سرود زیبا

برای تشکر از پدران خوانده بودند که باباها خیلی خوشحال شدند و خستگی از تن شان بیرون رفت.

پدر همه‌ی بچه‌ها، امیر مؤمنان، امام مهربان و عزیز، تولدت مبارک!

«قاصدک»

عید مبعث

خیلی سال‌ها پیش از این

بود یه مرد مهربون

توی شهر مکه بود

بچه‌ها، خونه‌ی اون

اسم اون مرد بزرگ

بود محمدامین (ﷺ)

که نبود شبیه اون

هیچ کسی روی زمین
یه روزی فرشته‌ای
از پیش خدا اومد
توی غار به گوش اون
این جوری صدا اومد
شد پیامبر خدا
مردِ خوب و باصفا
تا که مهربونی رو
یاد بده به قلب ما
اسم اون روزِ بزرگ
حالا عید مبعثه
وقتی شادی می‌رسه

دیگه غصّه‌ها بسه

می‌خونن مردم شهر

همه با شور و نشاط:

با گل محمدی

بفرستیم صلوات

[[مهدی مردانی]]

پر از خنده و سرور

مکه شد پر از خنده و سرور

مکه شد پر از بوی عطر و نور

شد تولد، حضرت علی (ع)

شد تولد، بهترین ولی

شیعه‌ی علی (ع) بوده رستگار

دشمن علی (ع) شده زشت و خوار

مهر او نشست توی قلب من
روز و شب از او گفته‌ام سخن
ای علی (Σ)، تویی رهبر و امام
صحبت تو هست، بهترین کلام
مهرت ای علی (Σ)، از سعادت است
یاد و نام تو، یک عبادت است

عزیزِ جون
چشم و چراغِ خونه
بابای مهربونه
اون که عزیزِ جونه
صفای خونه مونه
بابام خیلی تواناست

عزیزِ دلِ ماهاست
صدای بابا به دل می‌شینه
شادی ما را هر شب می‌بینه
دست‌های بابا، نوازش‌ماست
دست‌های گرمش خونه‌ی گل‌هاست
وقتی که بابا میاد به خونه
جمع می‌شیم دورش تا شاد بمونه
بابا برامون کتاب می‌خونه
قصه‌های خوب، بابا می‌دونه
باد، خانه‌ای نداشت!
باد، خانه‌ای نداشت
می‌دوید و می‌دوید

تا به لانه‌ای قشنگ
روی شاخه‌ای رسید
توی آن نشسته بود
یک کلاغِ مهربان
خانه را به باد داد
باد، جا نشد در آن
باد رفت و خانه را
روی شاخه جا گذاشت
هیچ کس به جز کلاغ
از غمش خبر نداشت
برکت در حرکت

«افسانه شعبان نژاد»

مرد ثروتمندی از اهالی آتن پایتخت یونان، با گروهی از

مسافران به سفری دریایی می‌رفت که ناگهان توفانی درگرفت و کشتی غرق شد. تمام مسافران کشتی سعی می‌کردند با شنا کردن، خود را به ساحل برسانند اما مرد ثروتمند معبودش را صدا می‌زد و به خودش قول می‌داد که اگر خدا به فریادش برسد و او بتواند از مهلکه جان سالم به‌در ببرد، هدایای زیادی را برای رضایت خدا به دیگران بدهد.

یکی از مسافران کشتی که شناکان از کنار او می‌گذشت، گفت: «همه چیز را به عهده‌ی خدا مگذار، خودت هم دست و پایت را به کار بینداز.»

همه‌ی ما باید این‌گونه باشیم و علاوه بر کمک خواستن از خداوند، خودمان هم فکر کنیم و دست به کار شویم.

[[حسین ابراهیمی (الوند)]]

دزد و خسیس

مرد خسیسی بود که می‌ترسید دزدها پول‌هایش را بدزدند. او به بانک و گاوصندوق اطمینان نداشت و با خود می‌گفت: «روش‌های قدیمی بهتر هستند.» او به یک زرگری رفت و تمام پولش را تبدیل به شمش طلا کرد. گودال عمیقی کند و شمش‌های طلا را درون آن گذاشت و روی گودال را با خاک پر کرد.

از آن روز به بعد، او به محل پنهان کردن شمش‌ها می‌رفت تا مطمئن شود که همه چیز سر جایش است. آن قدر به طلاهایش وابسته شده بود که گویی قلبش را در آنجا خاک کرده است. یک روز به محل شمش‌ها رفت و دید گودال خالی است و شمش‌ها را دزدیده‌اند.

دوستش که سعی داشت او را آرام کند، گفت: «تو از اول هم شمش طلا نداشتی. طلایی که زیر خاک باشد، به چه درد می خورد؟ سنگی را در این گودال چال کن و فکر کن که شمش طلاست. هر چیزی می تواند برای تو، همان شمش طلا باشد چون از چیزی که داری، هیچ استفاده ای نکرده و از آن لذت نبرده ای.»

[[مترجم: محمد و محمدرضا شمس]]

چکه و کلاغ

یک چکه بود که از نوک کلاغی آویزان بود. کلاغ از دست چکه خسته شده بود. این طرف و آن طرف را نگاه کرد. گربه ای را دید که روی دیواری خوابیده بود. با خودش گفت: «حالا از دستش راحت می شوم!» چکه را برد و چسباند به دماغ گربه.

گربه از خواب پرید. دید یک چکه از نوک دماغش آویزان

است. گفت: «میو میو، این دیگه چیه؟!» بعد سرش را این طرف و آن طرف چرخاند. چکه افتاد روی سر کرمی که از آنجا رد می‌شد. او خیس شد. گفت: «چه بارانی! باید بروم زیر برگ‌ها تا خیس نشوم!»

کرم از درخت بالا رفت. کلاغ بالای درخت نشسته بود. چکه تا کلاغ را دید، پرید و به نوکش چسبید. کلاغ قارقار کرد. حالا باز هم یک چکه از نوک کلاغی آویزان بود.

«فروزنده خداجو»

آشنایی با مثل‌ها

اگر میهمان یکی باشد، میزبان گاو می‌کشد! میهمان‌نوازی و پذیرایی، وقتی خوب انجام می‌شود که در حد توان مالی میزبان باشد. پذیرایی از جمعیت زیاد همیشه با مشکلاتی همراه است که کار را برای میزبان، بسیار دشوار می‌کند اما برای تعداد

کم میهمان، می توان بهترین امکانات را فراهم کرد. از قدیم گفته اند: «اگر میهمان یکی باشد، میزبان برایش گاو می کشد.»
وقتی مشکلات زیاد، گریبان کسی را بگیرد و او از مقابله با مشکلات پی در پی، عاجز باشد؛ این ضرب‌المثل برای او گفته می شود.

اگر نخورده‌ایم نان گندم، دیده‌ایم دست مردم! معمولاً
نانی که از آرد گندم تهیه می شود، مرغوب تر و خوشمزه تر از نانی است که از سایر غلات تهیه شود. هر وقت چیزی را خودمان شخصاً امتحان نکرده‌ایم؛ اما به کمک هوش و حواس مان، آن را درک می کنیم و بد و خوبش را تشخیص می دهیم، این ضرب‌المثل را به کار می بریم. در باره ی کسی که مخاطبش را بی اطلاع فرض می کند و در باره ی چیزی، به تعریف زیاد

می‌پردازد، می‌گویند: «لاف نزن زیرا اگر نخورده‌ایم نان گندم،

دیده‌ایم دست مردم.» «فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

قدیم‌ترها

خیلی قدیم‌تر از این‌ها، بیشتر مردم بی‌سواد بودند. آن‌ها حتی بلد نبودند اسم خودشان را بنویسند. کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند، روی تخته‌های گلی یا سنگی می‌نوشتند. جنس تخته‌های گلی، خیلی سفت بود. برای همین، با میخ‌های نوک‌تیز و بلند، به جان تخته‌ها می‌افتادند و با سوراخ سوراخ کردن تخته‌ها، هر چه می‌خواستند می‌نوشتند. تخته‌های گلی، خیلی سنگین و بزرگ بودند و نمی‌شد آن‌ها را به راحتی از جایی به جای دیگر منتقل کرد.

قدیم‌ترها، هیچ‌کس دفتر یادداشت کوچک نداشت تا آن را توی

جیش بگذارد و روی آن بنویسد. «علی اکبر زین العابدین»

سخن چینی

سخن چینی در لغت، به معنی «خبرکشی و دو به هم زنی» است. انسان سخن چین، برای ایجاد فتنه و دعوا بین دو یا چند نفر، خبرهایشان را با کم و زیاد کردن به این طرف و آن طرف می برد و آتش جنگ را بین آنها شعله ور می کند. آن وقت است که می گویند: «میان دو کس، جنگ چون آتش است، سخن چین بدبخت، هیزم کش است».

بهترین و زیباترین توصیف در باره ی افراد سخن چین، در کتاب آسمانی ما قرآن کریم آمده است مانند این آیات: «وای بر هر عیب جوی سخن چین!» و «هیچ سوگند پیشه ی فرومایه را اطاعت مکن که عیب جوست و برای خبرچینی به هر جا می رود. بسیار

مانع خیر، متجاوز و گناه پیشه است.»

پیشوایان دینی ما نیز در باب سخن چینی، احادیث زیبایی دارند که برگرفته از آیات قرآن کریم است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «آیا به شما خبر دهم که مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان، از دست و زبانش آسوده باشند.» ایشان همچنین فرمودند: «سخن چین، وارد بهشت نمی شود.» امام علی (ع) فرمودند: «بدترین شما کسانی هستند که سخن چینی می کنند و میان دوستان، جدایی می افکنند و دنبال عیب های افراد پاک دامن می روند.»

«مجید ملامحمدی»

غذا را خوب بجوید!

زمانی که غذا می خوریم، دیگر در مورد آن فکر نمی کنیم که غذا کجا رفت و چه شد؟ غذا در بدن ما هضم می شود. حتی اگر

خواب باشیم، غذای خورده شده، سفر خود را آغاز و بیش از ۹ متر تونل و اتاقک را طی می‌کند. غذا در ابتدای سفر، به تکه‌های ریزی تبدیل می‌شود تا بتواند جذب خون شود. غذا همزمان با جویده شدن، با بزاق ترکیب و به یک خمیر نرم تبدیل می‌شود تا به راحتی از گلو پایین برود. عضلات، غذا را از گلو تا معده راهنمایی می‌کنند.

جایی که غذا می‌رود غذا در گذر از کانال غذایی، به وسیله‌ی حرکات دودی به جلو رانده می‌شود درست مثل وقتی که خمیر فشار داده می‌شود. غذا در این مسیر، با شیرهی معده ترکیب می‌شود. این شیره کمک می‌کند تا غذا به شکلی دربیاید که بدن به آن نیاز دارد.

شیره‌های معده به وسیله‌ی غده‌های هضم کننده، ساخته

می‌شوند و هر کدام در مسیر هضم، وظیفه و کار مخصوص خود را انجام می‌دهند. بعضی غده‌های سازنده‌ی شیر، داخل معده و روده و برخی مثل آنزیم‌های پانکراس، خارج از دستگاه هضم هستند. شیرهای هضم غذا، با پروتئین‌ها، چربی‌ها و کربوهیدرات‌های غذا ترکیب می‌شوند تا روی آن‌ها تغییرات شیمیایی انجام دهند.

[[طبیعه‌سادات و مرضیه‌سادات صالحی]]

مرغ مگس

آیا پرندگان می‌توانند رو به عقب پرواز کنند؟ «مرغ مگس»

می‌تواند رو به عقب پرواز کند! از آنجا که این پرنده، خیلی کوچک است و بسیار سریع بال می‌زند، به آن «مرغ مگس» می‌گویند. این مرغ، کوچک‌ترین پرنده‌ی جهان است. طول آن، ۳ تا ۵ سانتی متر و وزنش حدود ۱/۶ گرم است. این پرنده‌ی

کوچک ضمن پرواز، از شهد گل‌ها تغذیه می‌کند. سرعت زیاد بال‌های سه‌گوش مرغ مگس، موجب می‌شود بتواند مانند هلیکوپتر به هر سو که می‌خواهد حتی رو به عقب پرواز کند.

«پریسا همایون‌روز»

قایق‌های نجات

چه قایق‌هایی غرق نمی‌شوند؟ قایق‌های نجات هنگام غرق شدن کشتی‌ها، برای نجات سرنشینان آن‌ها، به داخل دریا می‌شتابند. قایق‌های نجات پیشرفته، از پس هوای بد بر می‌آیند. اگر یک موج بلند، یکی از آن‌ها را واژگون کند، آن قایق نجات دوباره به حالت ایستاده بر می‌گردد.

دانشمندان با به‌کارگیری هواپیما، کشتی و ماهواره، از وضعیت آب و هوا آگاه می‌شوند. این اطلاعات از طریق

فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی، به اطلاع ما می‌رسد.
دریانوردان باید همیشه به خبرها گوش کنند تا از وضعیت آب و
هوا در روزهای بعد آگاه شوند.
[[مهرداد تهرانیان‌راد]]

سفر به بیابان

آیا همه‌ی بیابان‌ها شنی هستند؟ خیر؛ بعضی از آن‌ها
شنزار، بعضی دیگر صخره‌ای و حتی تعدادی برفی هستند. برای
مثال، جنوبگان (سرزمین قطب جنوب)، یک بیابان سرد و برفی
است. در آنجا باران نمی‌بارد و تابش خورشید، بسیار کم است.
در بیابان‌های شنی نیز صخره‌هایی دیده می‌شوند. این
تخته‌سنگ‌های بسیار بزرگ در داغ‌ترین زمان روز، سایه‌ی خوبی
برای استراحت دارند و سبب حفظ موجودات در برابر تابش
سوزان خورشید می‌شوند.

سطح بعضی از بیابان‌ها بر اثر خشک شدن، ترک خورده‌اند و مانند بتن، سخت هستند. بعضی وقت‌ها بر اثر بارش باران، آب همه جا را می‌گیرد. به طوری که همه‌ی بارش سالانه به صورت یک سیلاب مهیب، در کمتر از چند روز به زمین می‌بارد.

«امیر صالحی طالقانی»

گشت و گذار چهارمحالی

پل تاریخی زمان خان این پل مربوط به شهر سامان، در دوره‌ی ساسانیان روی زاینده‌رود بسته شد. پل زمان خان، از قطب‌های گردشگری استان چهارمحال و بختیاری است.

قلعه‌ی دزک این قلعه دارای معماری ایرانی است. علی‌اکبر دهخدا، مؤلف لغت‌نامه‌ی دهخدا، مدتی در این قلعه زندگی می‌کرد. در استان چهارمحال و بختیاری، زیارتگاه‌های

متعددی وجود دارد. امامزاده‌های دو معصوم در شهر کرد و امامزاده حمزه‌علی در نزدیکی بلداجی از آن جمله‌اند.

قلعه‌ی سورک در ۴۰ کیلومتری جنوب‌شرقی شهر کرد در روستای سورک قرار دارد و بسیار دیدنی است.

مسجد اتابکان از بناهای محوری بافت قدیمی شهر کرد محسوب می‌شود و قدیمی‌ترین بنای مذهبی شناخته شده در استان است.

بازار شهر کرد از جاهای دیدنی شهرهای استان چهارمحال و بختیاری، بازارهای آن است. این بازارها برای گردشگران قابل توجه هستند. بازار زرگران، بازار مسگران و بازار پوشاک شهر کرد، بسیار دیدنی است.

«دکتر مهدی چوبینه، کورش امیری‌نیا»

کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی دی، «فرشته» بود با این پاسخ‌ها:
فصل، رشته‌پلو، شیراز، تور، هسته.

کلمه‌ی طلایی ماه بهمن، یک واژه‌ی بسیار دوست‌داشتنی و عزیز
است که ۴ حرف دارد. اگر کنجکاو شدید که نام آن را پیدا
کنید، به این پرسش‌ها پاسخ دهید:

۱. از داخل صدف بیرون آورده می‌شود و با ارزش است.

۲. روز عربی است.

۳. در قدیم، مواد غذایی را داخل آن می‌کوبیدند و برای
کوبیدن زعفران، نوع کوچک‌تر آن را استفاده می‌کردند.

۴. گلی خوشبو که نام مادر امام زمان (عج) است.

چیستان

* در گوش و چشم هست ولی در دهان نیست.

* یک نوع سبزی که حرف اولش را برداریم، یک حیوان زیبا می‌شود.

* همه جا می‌رود ولی از خانه‌اش بیرون نمی‌آید.

* گلی که اگر حرف اولش را برداریم، روی آب شنا می‌کند.

پاسخ چیستان‌های دی

اکرم، حرف «ر» در روز و کار، حرف «نون» در تابستان و زمستان، کلمه‌ی «کوتاه»، سنجاب، سرماخوردگی، زُلف.

خوش خنده

† روزی یک الاغ و یک گورخر تصمیم گرفتند مسابقه بدهند. گورخر برنده شد. الاغ گفت: «قبول نیست چون تو لباس ورزشی

پوشیده‌ای!»

✚ معلم: «چرا دیروز به مدرسه نیامدی؟» دانش‌آموز: «توی روزنامه نوشته بود که مدارس تعطیل است.» معلم: «این روزنامه کجا بود که ما ندیدیم؟» شاگرد: «پشت پنجره‌ی شکسته‌ی بقالی سر کوچه!»

✚ کارگردانی برای تهیه‌ی فیلم، به کودکی آموزش می‌داد و می‌گفت: «تو باید بدوی و شیر هم به دنبال تو می‌دود. فیلمنامه را که خوانده‌ای، پس نباید بترسی.» کودک: «آقای کارگردان! من خواندم ولی شیر که آن را نخوانده است!»

✚ معلم: «با آجر جمله بساز.» شاگرد: «آقا اجازه! با آجر جمله نمی‌سازند، دیوار می‌سازند!»

✚ معلم: «علی!، امیدوارم دیگر نبینم موقع امتحان، از روی

**دست کسی نگاه کنی.» علی: «آقا! من هم امیدوارم که شما
نبینید.»**

**† معلم: «اگر بگوییم علی توی سر عطا زد و فرار کرد، چه نوع
جمله‌ای است؟» احمد: «آقا اجازه، به این جمله می‌گویند
زرنگی؛ زیرا اگر علی می‌ایستاد، عطا می‌زد توی سرش!»**



Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.BOX 17775/338 Teh.Iran
Fax: +9821 33103466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

چاپ: بریل، تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۵۱۱۸۸۲-۳ / ۳۳۱۰۳۳۶
تلفکس: ۳۳۱۰۳۳۶۶ - همراه: ۳۳۱۰۳۳۶۸ - ۹۱۲ ۳۰۷۰۳۲۸

ایران: جلد، وحید کتابی

ماهیانه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

مناصب: انتشار و مدیر مسئول: نسرين ايتابي
انور قلی، حسین یوسفی، فرزاد ذی
ویراستار: سید محمد خمیسی

نشرانی: ایران، تهران مهدوی پستی: ۱۷۷۷۵/۳۳۸